دومین نشست علمی با موضوع

تاریخ تفکر سلفی‌گری

(تا ظهور وهابیت)

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر فرمانیان

مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام

آذر ماه ۱۳۹۲

فهرست

مقدمه

در عصر حاضر که جهان اسلام بیش از هر زمان دیگری از مسائل به وجود آمده توسط جریان‌های تکفیری رنج می‌برد و خون هزاران مسلمان بی‌گناه در سراسر بلاد اسلامی به بهانه‌های واهی به دست «قبیله‌ی خشونت» بر زمین می‌ریزد، بی‌شک شناخت و نقد عالمانه‌ی این تفکر، مسلمانان را از فرو غلطیدن در افکار انحرافی ایشان باز می‌دارد.

مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام، تحت اشراف دفتر مرجع فقید حضرت آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی قدس سره بر آن است تا با هدف شناخت و نقد تفکر «سلفیه»، با برگزاری نشست‌های تخصصی به بررسی آراء و اندیشه‌های ایشان پرداخته و عقاید آنان را در ترازوی نقد قرار دهد. دومین نشست از این مجموعه، با موضوع «تاریخ تفکر سلفی‌گری» با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر فرمانیان در تاریخ ۹/۶/ ۱۳۹۲ ارائه گردید که مورداستقبال دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان قرار گرفت.

ضروری است از رهنمودهای حضرت آیت‌الله محمد جواد فاضل لنکرانی، که همیشه مشوق ما در برگزاری این گونه نشست‌ها بوده صمیمانه تشکر نمائیم، همچنین از حمایت‌های مدیریت محترم مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام، حجت الاسلام و المسلمین دکتر حبیبی‌تبار، کمال سپاس‌گذاری را داریم.

شایان ذکر است، انتقادات و پیشنهادات شما، راه‌گشای فعالیت‌های علمی ما خواهد بود، از عموم علاقه‌مندان خواهشمندیم نظرات خود را با شماره تلفن: ۳۷۷۳۳٥٤٥ داخلی ۱۱۸، یا به آدرس **aemehathar.com** بخش نشست‌های تخصصی ارائه نمایند.

مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام

واحد نشست‌های علمی

دبیر جلسه:

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین؛ خیرمقدم عرض می‌کنیم محضر همه اساتید، پژوهشگران، فضلا و طلاب محترم که با حضورشان زینت‌بخش محفل علمی ما شدند.

جهان پس از قرن بیستم که یک دوره‌ی طولانی از سکولاریسم را پشت سر گذاشته بود، وارد مرحله‌ی جدیدی از بازگشت به دین و احیای ارزشهای اسلامی شد، جریانی که ابتدا با نوعی شعار بازگشت به آموزه‌های اصیل اسلامی کار خود را شروع کرده بود، رفته رفته به یک مذهب و آیین جدید مبدل گشت، پیروان ایشان تنها یک قرائت از کتاب و سنت را پذیرفته و تلاش فراوانی در تحمیل آن داشته‌اند، به طوری که ما امروزه شاهدیم که این جریان تمامی فرق کلامی و فقهی؛ اعم از اشاعره، معتزله، شافعی، مالکی و حنفی را اهل‌بدعت می‌داند، و خارج از دایره‌ی اهل سنت معرفی می‌کند، ایشان بر این باورند که تنها پیروان مدرسه‌ی ابن تیمیه و اهل حدیث اهل‌سنت واقعی هستند. با توجه به مبانی فقهی و اعتقادی جریان مدعی سلف‌گرایی و علاقه‌ی شدیدی که این جریان به تکفیر و رمی به بدعت مسلمانان داشت، این جریان مورد توجه کشورهای استعمارگر قرار گرفته به طوری که امروزه شاهدیم که این جریان به عنوان ابزاری در دست کشورهای استعمارگر قرار گرفته است. با توجه به تحولات اخیری که در حوزه‌ی کشورهای اسلامی صورت گرفته و خطری که از ناحیه جریان‌های تکفیری، اسلام عزیز را تهدید می‌کند، مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام که تحت اشراف دفتر مرجع فقید حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (قدس سره) سالهاست در عرصه‌ی مذاهب اسلامی فعالیت می‌کند، برآن شد تا طی سلسله نشست‌هایی تخصصی در موضوع شناخت و نقد سلفیّه، نشست‌های علمی برگزار کند. دراین جلسه در خدمت استاد عزیز و گرانقدر حضرت حجت الاسلام و المسلمین دکتر فرمانیان هستیم با بحث «تاریخ تفکر سلفی‌گری»، که با ذکر یک صلوات به استقبال سخنان حضرت استاد می‌رویم.

حجت الاسلام و المسلمین دکتر فرمانیان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

موضوع بحث ما تاریخ تفکر سلفی‌گری است؛ تاریخ تفکر سلفی‌گری چهار دوره‌ی عمده دارد.

دوره اول

دوره‌ای ۲۰۰ ساله است که از دوره‌ی صحابه شروع می‌شود تا ظهور شافعی و احمد بن حنبل، که به این می‌گویند دوره اصحاب اثر. ما برای شناخت وهابیت لازم است اصحاب اثر را خوب بشناسیم، اگر می‌خواهیم وهابی‌ها را خوب تقریر و نقد کنیم برای نقد اولین مرحله شناخت است، شناخت دوره‌ی اول بسیار تأثیر دارد در فهم امروز تفکر سلفی. خود سلفی‌ها و اهل‌سنت از این دوره به دوره‌ی اصحاب اثر یاد می‌کنند که بعد درباره‌اش توضیح خواهیم داد.

دوره دوم

دوره‌ی ظهور اصحاب حدیث است یعنی با ظهور شافعی و احمد بن حنبل تفکر اصحاب حدیث به صورت جدّی در میان اهل سنت گسترش یافت و بزرگان متعددی در این فکر مثل صاحبان صحاح ستّه ظهور کردند، بخاری، مسلم، ابن ماجه و دیگران، این هم دوره دوم است که پس از احمد بن حنبل گرایش‌هایی هم در اصحاب حدیث به وجود آمد. ما سه گرایش فکری در بعد از احمد بن حنبل داریم: گرایش سلفی، گرایش تشبیهی و گرایش تنزیهی. این سه جریانی است که ما بعد از احمد بن حنبل در میان اصحاب حدیث می‌بینیم، این دوره‌ی دوم است که از سال ۲۵۰ شروع می‌شود تا سال حدود ۷۰۰، تقریباً پنج قرن طول می‌کشد.

دوره سوم

دوره‌ی ظهور ابن‌تیمیه و تأسیس مکتب سلفیه است، مکتب سلفیه به وسیله‌ی ابن‌تیمیه تأسیس شد و ابن‌تیمیه در قرن هفت و هشت و بیشتر قرن هشت، از سالهای ۷۰۰ تا ۷۲۸ مکتب خودش را به عنوان مکتب سلفیه مطرح کرد. ما قبل از ابن‌تیمیه مکتبی به نام مکتب سلفیّه نداریم، اگر چه گرایش به سمت سلف داریم اما مکتبی به نام مکتب سلفیّه نداریم، این هم دوره سوم است که با خود ابن‌تیمیه ظهور پیدا می‌کند و با شاگردانش تقریباً از بین می‌رود یا خاموش می‌شود، یعنی بعد از ابن‌تیمیه، ابن قیّم جوزی و ابن عبدالهادی (دو شاگرد معروفش) که تفکراتش را پخش کردند ما دیگر شاگرد شاگردان ابن‌تیمیه نداریم و این تفکر در حنابله خاموش می‌شود و در اصحاب حدیث کمرنگ می‌شود.

دوره چهارم

چهار قرن این خاموشی هست تا دوره‌ی چهارم می‌رسد. که می‌توانیم اسمش را بگذاریم دوره‌ی احیاء سلفی‌گری، این دوره با ظهور وهابیت کار خودش را شروع می‌کند.

جریان‌های فکری سلفی

امروز تقریباً چهار جریان فکری سلفی در جهان اسلام داریم، جریان سلفی وهابی، جریان سلفی دیوبندی، جریان سلفی اخوانی و جریان سلفی جهادی که القاعده از سلفی‌های جهادی هستند، طالبان از دیوبندی‌ها هستند، و هر کدام دیدگاه‌های خاص خودشان را دارند و اختلافات و اشتراکاتی هم بین اینها هست.

ما انشاء الله اگر بتوانیم در این جلسه سه دوره قبلی را بگوئیم، و وارد این جریان ها اصلاً نمی‌شویم. این جریان‌ها برای جلسات بعد خواهد بود. پس ما انشاء الله در این

جلسه می‌خواهیم دوره‌ی اول که دوره اصحاب اثر هست را خوب برایتان تبیین کنیم، بعد از آن اصحاب حدیث و گرایش‌هایش را توضیح بدهیم و بعد از آن کارهایی که ابن‌تیمیه کرد و مکتب سلفیّت را تأسیس کرد خدمتتان بیان کنیم، این چیزی است که انشاء الله ما بتوانیم به حول قوّه‌ی الهی در خدمت شما باشیم و توضیح مختصر و مفیدی خدمت تان داشته باشیم.

دوره اصحاب اثر

چیستی مفهوم اثر؛ اگر شما بزرگواران سراغ کتاب‌های علوم حدیث همین امروزِ اهل‌سنت بروید، اهل سنت اثر را اینطور معنا کرده‌اند: فتاوا و اقوال صحابه و تابعین را اثر گویند، فتواهای فقهی، کلامی، تفسیری صحابه و اقوالی که از تابعین، شاگردان صحابه به دست اهل‌سنت رسیده است را اثر می‌گویند.

گرایش‌های عمده قرن اول

اگر شما در قرن یک و دو مراجعه‌ای به آثاری که از آن زمان توضیح می‌دهند داشته باشید، متوجه می‌شوید که دو گرایش عمده از سال‌های ٦٠ ـ ٧٠ هجری قمری در میان اهل‌سنت رشد می‌کند، اصحاب اثر در مقابل اصحاب رأی یا أرَأَیت. ما در صحابه دو تیپ فکری می‌بینیم، تیپ فکری کسانی که بیشتر به آراء و تفاسیر خودشان از اسلام متّکی بودند و کسانی که بیشتر از آنکه به رأی و نظر خودشان اعتماد کنند به آراء صحابه‌ی قدیمی‌تر توجه می‌کردند. آنهایی که توجه می‌کردند به آثار قبلی خودشان یعنی اقوال و فتاوای قدیمی‌ها را بررسی می‌کردند کم‌کم اسمشان اصحاب اثر شد، کسانی که کمتر به این آثار توجه می‌کردند و بیشتر آراءخودشان را در تفسیر اسلام مطرح می‌کردند می‌گفتند اصحاب رأی.

ویژگی‌های اصحاب اثر

اصحاب اثر در سه شهر خیلی عمده و نفوذ داشت، اولین شهر مدینه است، اصحاب اثر مدینه پر طمطراق بود و خیلی از کسانی که تابعی بودند در دوره‌ی سال‌های ۷۰ تا ۱۱۰ زندگی می‌کردند اینها اثرگرا بودند، یعنی چه؟ یعنی اگر می‌رفتند پای درس، شروع می‌کردند به درس دادن، می‌خواستند یک آیه‌ای از قرآن را تفسیر کنند اول کاری که می‌کردند می‌گفتند بسم الله الرحمن الرحیم آیه را می‌خواندند و بعد می‌گفتند ابن عباس این را می‌گوید، ابن مسعود این را می‌گوید، عبدالله بن عمر این را می‌گوید یعنی آثار صحابه را نقل می‌کردند و خیلی وقت‌ها یکی از این آثار را انتخاب می‌کردند به عنوان رأی و نظر خودشان. کسانی که این گونه بودند اینها را می‌گفتند اصحاب اثر، در مدینه خیلی این تفکر فراوان بود که از دل این تفکر سه جریان فقهی مهم اهل سنت بیرون آمده، فقه مالک، فقه شافعی و فقه احمد بن حنبل اثرگرا هستند، ولی یک گرایش یعنی فقه حنفیان، رأی گراست، چون در کوفه گرایش رأی گرایی غالب بود، پس در مدینه اثر گرایی، در کوفه رأی گرایی، اینها خودش بحث‌های مفصل است که چطور این فضاها پیش آمد، لذا از دل تفکر اصحاب رأی ابوحنیفه ظهور کرد که شد رئیس مکتب قیاسی‌ها و اختلاف بین این دو تا هم کم نبود.

اینطور نبود که اینها خیلی با هم با گل و بلبل صحبت می‌کردند نه! با هم اختلافات فراوانی دارند، نزد احمد بن حنبل ابوحنیفه بدعت‌گزار بود، حالا تحولات تاریخی چی شده که اینها با هم رفیق و دوست شدند و کنار هم نشستند آن یک بحث دیگری است. اینها این اختلافات فکری را داشتند، اصحاب اثر این گونه بودند که به آراء گذشتگان خودشان توجه می‌کردند، ۲۰۰ سال در مدینه، در بصره، شهر دیگری که این تفکر رایج بود بصره بود، مثلاً ابن سیرین (متوفای ۱۱۰) یک اثرگرای به شدت جدّی است، وقتی به او می‌گویند که چرا بدیِ یزید را نمی‌گوئی؟ می‌گوید گذشتگان بدیِ یزید را نمی‌گفتند، شاید خدا او را بخشیده باشد، چرا؟ چون قدیمی‌ترهایش همه رویکرد عثمانی

داشتند که خودش یک تفکری است که باید درباره‌ی این هم صحبت کنم. این تفکر ادامه پیدا کرد، شما می‌بینید در کتاب مالک بن انس، اثر به مصداق یکی از منابع استنباط به صورت بسیار جدّی مطرح است، شما خودتان بردارید کتاب *موطأ* مالک بن انس را تورق کنید، متوجه می‌شوید در موارد متعدد فتواهایی که دارد به پیامبر نمی‌رسد خیلی وقتها به یک صحابی می‌رسد، این را می‌گویند اثر.

این اثر الآن هم هنوز نزد وهابی‌ها اعتبار بسیار زیادی دارد! این اثر را شما در تفسیر قرآن خیلی خوب می‌توانید ببینید، *تفسیر طبری* یک تفسیر اثری است، یعنی چه؟ یعنی یک آیه‌ای از قرآن را می‌آورد و بعد گاه می بینی نوشته ابن عباس این را گفت، قتاده این را گفت، عطاء این را گفت، مجاهد این را گفت، این را می‌گویند اثر و این تفسیرها را می‌گویند تفسیر اثری، *تفسیر طبری* به خاطر اینکه یک تفسیر اثری است مورد قبول وهابیّت است. اثرهایی که در *تفسیر طبری* آمده مورد قبول است، حتی ابن‌تیمیه صراحتاً یک جا می‌گوید یکی از بهترین تفسیرها *تفسیر طبری* است، چرا؟ چون تفسیر اثری است. آثار در آن زیاد آمده است، این تفسیر اثری در بسیاری از جریان‌های فکری اصحاب حدیث که مورد قبول وهابیت است هم وجود دارد، شما نگاه کنید تفسیر ابن کثیر را ببینید، تفسیر قرطبی، ثعلبی، ... را ببینید، همه‌ی این تفاسیر تفسیرهای اثری هستند، یک جریان فکری است که این ادامه پیدا کرده است.

در این دوره هنوز مفهوم اصحاب حدیث مطرح نیست، یعنی نمی‌گویند که این آقا اصحاب حدیثی است، اصحاب حدیث از اواخر قرن دوم توسط شافعی ظهور و بروز پیدا می‌کند.

جایگاه اثر نزد وهابیان

اگر ما می‌خواهیم اثر را ببینیم چه تأثیری در وهابی‌های امروز دارد فقط من یک مثال می‌زنم، یک کتابی نوشته یکی از این وهابی‌ها پایان‌نامه کارشناسی ارشدش هست

به عنوان *موسوعة الاحادیث الصحیحة و الضعیفة فی المهدی*، شما می‌دانید وهابی‌ها اصل مهدی را قبول دارند مثل بقیه‌ی اهل‌سنت، اما برای اینکه برخی از وهابی‌ها آمدند زیر سؤال بردند مهدی و مهدویت را و مهدویت را یک رویکرد شیعی دانستند، ایشان آمده کتابی نوشته به نام *موسوعة الاحادیث الصحیحة و الضعیفة فی المهدی*، ۳۸۵ روایت و اثر را آورده، یعنی آنهایی که قال ابن عباس، ابن مسعود، عبدالله بن عمر و عایشه می‌گوید، ۳۸۵ روایت و اثر را بررسی کرده و در آخر می‌گوید از این تعداد، دوازده حدیث و ۲۵ اثر صحیح داریم و چون این روایات و آثار مهدی را تأیید کردند لذا ما هم امام مهدی را قبول داریم البته با نگاه اهل سنت. مهم اینست وقتی اوصاف امام مهدی را در نگاه اهل‌سنت یعنی در نگاه وهابیت مطرح می‌کند، خیلی از این اوصاف در احادیثی که ایشان تأیید کرده نیست، در کجاست؟ در آثار است. یعنی در اقوال صحابه و تابعین است، و می‌پذیرد می‌گوید چون فلان صحابی گفته است امام مهدی این صفت را دارد ما هم می‌پذیریم که این صفت را دارد.

جایگاه فتوای صحابه

پس امروز که قرن ١٤ و ١٥ است هنوز آثار در نزد وهابیت و سلفی‌ها همان اعتبار و جایگاه را دارد که در طول هزار سال نزد اصحاب حدیث اعتبار داشته است.

نمونه دیگر؛ موارد متعدد احمد بن حنبل صراحتاً می‌گوید، ما می‌رویم اول سراغ کتاب و سنت، چیزی پیدا نکردیم اجماع صحابه، پیدا نکردیم، فتوای صحابی، یعنی منِ احمد بن حنبل اگر در کتاب و سنت چیزی پیدا نکردم، در اجماع صحابه هم چیزی پیدا نکردم فتوای یکی از صحابه برای من همان قدر حجّیت دارد که قبلی‌ها دارد. لذا خیلی وقتها فتواهای شافعی، فتواهای مالک بن انس و احمد بن حنبل طبق اثری است که معنایش را گفتیم، قول صحابی، فتوای صحابی است، این یک دوره‌ی تفکری هست که ما می‌بینیم به وجود آمد و خیلی هم به آن تأکید داشتند امروز هم ظهور و بروز جدّی در

تفکر سلفی‌ها دارد. ولی ما متأسفانه تا کنون در باب اصحاب اثر حتی یک مقاله‌ی درست و حسابی هم نداریم، اگر به من بگوئی یک مقاله ی خوب یا یک کتاب در باب اصحاب اثر به من معرفی کن من نمی‌توانم معرفی کنم. غربی‌ها یک کارهایی کرده‌اند ولی ما این کار را نکردیم.

تبدیل اثر گرایی به حدیث گرایی

دوره‌ی اثر به شافعی ختم می‌شود، شافعی اولین کسی است که می‌آید و می‌گوید اگر خبر مرفوع وجود داشته باشد به مراتب از اثر بهتر است. لذا رویکرد حدیثی به خودش می‌دهد، این رویکرد حدیثی اگر چه در فضای اصحاب اثر بزرگ شده اما این شافعی که در تفکر اصحاب اثر بزرگ شده رفته در بغداد از شاگردان ابوحنیفه استفاده کرده، رفته مصر نشسته و تلفیق می‌کند بین تفکرات اصحاب اثر مدینه و اصحاب رأی کوفه، و یک مکتب و چیز جدیدی به وجود می‌آورد و ایشان به شدت به سمت حدیث گرایی می‌رود، یعنی می‌گوید تا حدیث وجود دارد ما سراغ اثر نمی‌رویم، اگر چه این حدیث مرفوع باشد، اینجا یک بحث‌هایی مطرح شده؛

آیا واقعاً قبل از شافعی به سنت پیامبر اهمیت نمی‌دادند؟ مگر احادیث مورد توجه اهل‌سنت نبود که شافعی این حرف را می‌زند.

آثار صحابه یا سنت پیامبر؟

بنده به صراحت می‌گویم در ۲۰۰ سال، اصحاب اثر و در خیلی از موارد، به همان اندازه که سنّت پیامبر نزد این تابعین و تابعینِ تابعین مورد توجه بوده آثار صحابه هم همان مقدار حجّیت داشته. غربی‌ها روی این کار کردند. یک فردی است به نام آقای «شاخت» وقتی که دیده ۲۰۰ سال اهل سنت آنچنان به سنّت پیامبر بی‌توجه بودند یا کم‌توجه بودند، یعنی به همان اندازه که به سنّت پیامبر اهمیت می‌دادند به اثار صحابه

هم اهمیت می‌دادند و خیلی اوقات فتواهایشان طبق آثار صحابه بود، اگر چه سنت پیامبر در خبر مرفوع رسیده بود، در طول دویست سال مواردی را داریم که اگر چه خبری از پیامبر بود، اما خیلی از اینها به فتوای یکی از صحابه عمل می کردند، یعنی چه؟ یعنی سنّت پیامبر را چنان اهمیت نمی‌دادند و به اثر صحابی عمل می‌کردند، آقای شاخت وقتی که سراغ این مفهوم می‌رود، برمی‌دارد این چیز جزئی را کلی می‌کند و مقاله‌ای می‌نویسد به نام «ارزیابی مجدد احادیث اسلامی»، و می‌گوید من نظرم این است که از سال‌های ۱۷۰ و ۱۸۰ تا سال ۲۵۰ بسیاری از آثار صحابه تبدیل شد به سنّت پیامبر، مقاله‌اش در علوم حدیث چاپ شده، ترجمه شده، ایشان کتابی نوشته بنام *دیباچه‌ای بر فقه اسلامی* که ترجمه شده، در این فضا بخوانید یک کمی اطلاعات این فضاها روشن می‌شود.

ظهور حدیث گرایی

در یک جریان ۷۰ ـ ۸۰ ساله اهل سنت دارند از اثرگرایی به سمت حدیث گرایی می‌روند و اگر شما می‌خواهید این را خیلی خوب بفهمید خودتان هم متوجه می‌شوید کتاب‌هایی که قبل از سال ۲۰۰ نوشته شده است با کتاب‌هایی که بعد از آن نوشته شده است را مقایسه کنید، من فقط کلی‌اش را می‌گویم، کتاب‌هایی که قبل از سال ۲۰۰ نوشته شده ۷۰ درصدش آثار است، ۳۰ درصدش سنت و حدیث پیامبر است، کتاب‌هایی که بعد از سال ۲۰۰ نوشته شده است ۹۰ درصدش سنت و حدیث پیامبر است و ۱۰ درصدش آثار است،این آثار کجا رفتند؟ این آثاری که اینقدر مورد اهتمام اینها بودند کجا رفتند؟ چی شدند؟

شاخت وقتی تاریخ را بررسی می‌کند می‌گوید بنده معتقدم بسیاری از این آثار تبدیل شد به حدیث. ما روی اینها می‌توانیم کار کنیم و خیلی قشنگ نقد کنیم، هم تفکر اصحاب حدیث را و هم بسیاری از چیزهایی که با ما اختلاف دارند، در مباحث فقهی،

اعتقادی، با همین روش‌ها می‌توانیم ثابت کنیم که اینها آثار بودند و شما به خورد حدیث دادید، ما در این زمینه هم آنچنان که باید و شاید کار نکرده‌ایم.

شافعی آمد این حرف را زد، شاگردانی داشت یکی از شاگردانش احمد بن حنبل است، ایشان کاری فراتر از شافعی کرد و مشهور تفکر اثرگرای اصحاب اثرِ دو قرن اول را گرفت و یک اعتقادنامه نوشت و گفت این اعتقادات اعتقادنامه‌ی اهل سنت است و هر کس قبول نداشته باشد «اهل بدعت» است.

ویژگی‌های حدیث‌گرایی احمد بن حنبل

مشهور این تفکرات، تفکراتی بود که غالباً به شدت ظاهرگرایی، جبرگرایی و تشبیه گرایی در آن ظهور و بروز داشته، و اینکه باید گوش به حرف حاکم بدهید، اعتقادنامه‌ی احمد بن حنبل چون خودش که ننوشته، بالای منبر و در درسهایش گفته شاگردانش نوشته، چند نوع آمده؛ *اصول السنة*، *السنة*، بعضی گفتند العقیدة، که بهترینش العقیدة به روایت ابوبکر خلال، شاگرد معروف احمد بن حنبل است، در آنجا مطالعه کنید صراحتاً اولین حرفی که می‌زند ۱) عقل در فهم دین جایگاهی ندارد. ۲) آن چنان که خداوند در قرآن گفته است ما ظاهر آیات را می‌پذیریم، پس چون خدا فرموده است کتبت بیدی ما هم معتقدیم که خدا دو دست دارد، صراحت حرفهای احمد بن حنبل است، خلق افعال عباد، تمام افعال عباد را خداوند می‌آفریند، قیام علیه حاکم جایز نیست، جالب است؛ چند مسئله‌ی فقهی هم آنجا دارد: مسح بر خفین جایز است و این مباحث را شروع می‌کند به مطرح کردن.

ظهور اعتقادنامه‌ها

این اعتقادنامه می‌شود مشهورترین اعتقادنامه‌ی اهل‌سنت در طول تاریخ، اگر چه بعدی‌ها می‌آیند تفاسیر مختلفی می‌کنند از این اعتقادنامه ولی این اعتقادنامه

معروف‌ترین اعتقادنامه‌ی اهل سنت است، اهل‌سنت کسانی را که این اعتقادنامه را با تفاسیر مختلف، با برداشتهای مختلف بپذیرد آن را سنّی می‌دانند، لذا اهل سنت معتزله را سنّی نمی‌داند چون این اعتقادنامه را قبول ندارند، جهمیه را نمی‌داند، قدریه را نمی‌داند، مرجئه را نمی‌داند، رهبر مرجئه ابوحنیفه است، می‌گوید مرجئه بدعت‌گزار هستند.پس با ظهور شافعی و احمد بن حنبل جریان اصحاب اثر تبدیل می‌شوند به جریان اصحاب حدیث.

ظاهرگرایی اهل حدیث

ملل و نحل شهرستانی جالب است متوفای ٥٤٨ است، وقتی ایشان توصیف می‌کند از اصحاب حدیث، اصحاب حدیث را برده در فقه، اصلاً اصحاب حدیث را جزء یک جریان کلامی نمی‌داند، جزء یک جریان فقهی می‌داند و می‌گوید و هُم اهل الحجاز، اینها اهل حجاز هستند، اصحاب مالک بن انس، اصحاب محمد بن ادریس شافعی، اصحاب سفیان ثوری، اصحاب احمد بن حنبل و اصحاب داود بن علی بن محمد اصفهانی هستند، چرا به ایشان اصحاب حدیث گفتند؟ چون اینها عنایت دارند به تحصیل الاحادیث و نقل الاخبار و بناء الاحکام علی النصوص، یعنی هر چه ظاهر این نص می‌گوید می‌پذیرند و درباره‌اش بحث نمی‌کنند، تأویل نمی‌کنند، لذا اینها مخالف تأویل‌اند، وهابی ها هم امروز مخالف تأویل‌اند. اینها ظاهرگرا هستند و امروز وهابی‌ها هم ظاهرگرا هستند چون وهابی‌ها زیرمجموعه‌ی اصحاب حدیث محسوب می‌شوند و لا یرجعون علی القیاس ما وجدوا خبراً أو اثراً، و به قیاس نمی‌روند چه جلی و چه خفی، مادامی که خبر (حدیث) أو اثراً، یا اثری را داشته باشند یعنی اگر یک قول صحابی وجود داشته باشد تا یک فتوای صحابی وجود داشته باشد حتّی فقه‌شان را بر اساس آن فتوای صحابی می‌چینند که سراغ بحث‌های دیگر نمی‌روند، اینجا نگاه کنید این کلمه‌ی اثراً.

هم چنین شافعی گفته مذهب من خبر است اگر خبری یافتید که خلاف مذهب من

بود مذهب من همان خبر است، این نشان می‌دهد شافعی اولین کسی است که این جریان ها را پوشش می‌دهد و در کتاب *الام* و کتاب *الرساله* این جریان را ایجاد می‌کند و احمد بن حنبل این تفکر را می‌برد در مسائل اعتقادی و این چنین جریان اصحاب حدیث با گرایش ظاهرگرایی، نفی تأویل، نفی عقل، رشد می‌کند و گسترده می‌شود، احمد بن حنبل که این تفکر را می‌نویسد چند جریان فکری در میان خود اصحاب حدیث ظهور و بروز پیدا می‌کند، یعنی احمد بن حنبل اینها را فقط تیتروار گفته که قیام علیه حاکم جایز نیست، خلق افعال عباد توسط خداوند، خداوند بر عرش نشسته است، حالا تفسیر بر عرش نشسته است چیست؟

جریان‌های فکری اصحاب حدیث

سه جریان فکری در میان خود اصحاب حدیث ظهور و بروز کرد.

۱. جریان تأویلی – تنزیهی

یکی از جریانات، جریاناتی به سمت تأویل و به سمت رویکرد تنزیهی است، البته تنزیهی نیستند یک کم تمایل به تنزیه پیدا کردند، یک کمی تمایل پیدا کردند به تأویل، نمونه‌اش ابن‌قتیبه؛ ابن‌قتیبه کتابی می‌نویسد به نام *تأویل مشکل الحدیث* و می‌خواهد احادیثی که از نظر معنایی مشکل دارد را به نحوی تأویل کند، تمام کسانی که رویکرد تأویلی پیدا کردند نزد وهابیت اعتبار ندارند، لذا اگر می‌خواهید یک وهابی را نقد کنید تو نمی‌توانی بروی سراغ اصحاب حدیث تأویل‌گرا و بگوئی این اصحاب حدیث این را می‌گویند، وهابی ها می‌گویند اصلاً اینها را قبول نداریم، نمونه‌اش ابن جوزی است. ابن جوزی کتب زیادی دارد یک کتاب دارد به نام *آفة اصحاب الحدیث*، مشکلات اصحاب حدیث چیست؟ در آنجا می‌گوید یکی از مشکلات اصحاب حدیث این است که آنقدر در باب خدا تشبیهی‌اند که خدا را یک انسان می‌بینند، به این گیر می‌دهد، به خاطر اینکه به

این رویکرد تشبیهی و ظاهر گرایی اصحاب حدیث گیر می‌دهد بعدها ابن‌تیمیه می‌گوید ما ابن جوزی را قبول نداریم، چرا؟ چون رویکرد تأویلی و تنزیهی دارند، اینها یک جریان هستند که درباره‌ی این هم کار نکردیم، در عربها هم ندیدم کسی کار کند.

۲. جریان تشبیهی

جریان دوم جریانی با رویکرد تشبیهی است، یعنی کسانی که در باب خداوند آنقدر ظاهر گرا شدند و آنقدر رویکرد تشبیهی دارند که داد خود اصحاب حدیث هم درآمده مثل پدر ابن ابی یعلی معروف به فرّا، ایشان کتابی داشته به نام *اثبات صفات الرب* آنقدر در این کتاب رویکرد تشبیهی دارد که خود اصحاب حدیث شروع کردند به انتقاد، ابن ابی یعلی در طبقات می‌خواهد پدرش را از تشبیهی بودن پاک و مبرّا کند، و جالب است رویکردهای تشبیهی مورد پذیرش وهابی‌هاست، یعنی ابن ابی یعلی و پدرش ابو یعلی مورد قبول وهابیت هستند.

فرد دیگر در این تفکر، ابن خزیمه با کتاب *التوحید* است، آنقدر رویکرد تشبیهی در آن زیاد است، این هم یک جریان فکری هست که در اصحاب حدیث ظهور و بروز پیدا کرد و همینطور هم ادامه پیدا کرد.

۳. جریان سلف‌گرایی

رویکرد سوم رویکرد به سمت سلف است؛ یعنی کسانی که بعد از احمد بن حنبل آمدند و گفتند ما آنچه را می‌گوئیم، که سلف گفته است، سلف در اینجا یعنی چه؟ یعنی کسانی که قبل از ما بوده‌اند، اساتید ما، احمد بن حنبل، شافعی، اساتید شافعی و اساتید اساتید شافعی تا تابعین و صحابه، هر چه آنها گفتند ما می پذیریم و یک ذره این طرف و آن طرف نمی‌رویم، یعنی حتی در مسائل مستحدثه که مسئله‌ای پیش می‌آمد اینها سکوت می‌کردند، اینها هم چند نفری را داریم که گرایشهای سلفی در بین‌شان ظهور و بروز دارد، یکی از اینها قاضی ابن عربی صاحب *العواصم و القواصم* است، که ابن‌تیمیه به

شدت تحت تأثیر اوست. ما دو تا ابن عربی داریم؛ یک محی‌الدین ابن عربی داریم که صاحب مکتب عرفان نظری است او هم مالکی مذهبی است، یک ابن عربی دیگر داریم که قاضی است او هم مالکی مذهب است اما از نظر فکری این دو تا از زمین تا آسمان با هم فرق می‌کنند، هر دو در یک دوره زندگی کردند با یک مقدار کم و زیاد. ابن عربی قاضی که مالکی مذهبی است گرایش به سمت سلف دارد یعنی در مباحث جدید می‌گوید ما سکوت می‌کنیم، چرا؟ چون سلف در این باره حرفی نزده است.

ویژگی‌های جریان سلف‌گرا

بغوی در ابتدای تفسیرش صراحتاً می‌گوید ما رویکرد سلفی داریم، یعنی به سمت سلف؛ سلف هر چه گفت ما هم می‌گوئیم. ابی الحسن اشعری کتاب *الابانة* را نوشت و نزد بربهاری برد.این کتاب را نگاه کنید می‌بینید مثل اعتقادنامه‌ی احمد بن حنبل است و هیچ فرقی نمی‌کند، مگر اینکه بعضی جاهایش یک کمی حاشیه دارد، برداشت برد به بربهاری داد. بربهاری شیخ الحنابله‌ی بغداد بود در زمان ابو الحسن اشعری، او خواند و دید یک جاهایی خلاف سلف رفته، برداشت کتاب را دور انداخت و گفت ما حرف توی ابوالحسن اشعری را قبول نداریم، چرا؟ چون یک جاهایی زاویه گرفته‌ای از گرایش به سمت سلف، لذا قبولش نکرد. ابوالحسن اشعری هم رفت کتابی نوشت به نام *استحصان الخوض فی علم الکلام*، صراحتاً راهش را جدا کرد و یک مکتبی درست کرد به نام مکتب اشاعره. اینها هم یک طیف هستند، اگر اقای ابوزهره در *تاریخ مذاهب الاسلامیه* می‌گوید تفکر سلفی بعد از احمد بن حنبل درست شده به خاطر این گرایش است که پررنگ شد به سمت سلف و الا اگر بخواهید باید رویکرد اثرگرایی و بعد اصحاب حدیث گرایی و بعد هم سلفی‌گری را ببینید و مطالعه کنید تا بفهمید یک وهابی به کدام یک از تفکرات گذشته اعتماد دارد و از آن استفاده می‌کند و چطور استفاده و استدلال می‌کند، این هم گرایش‌های عمده‌ای که در بعد از احمد بن حنبل ما تا ابن‌تیمیه داریم.

در این زمینه هم من تحقیق جدی ندیدم که خدمت شما معرفی کنم، فقط آقای سامی النشار در *نشأة الفکر الفلسفی* که بچه‌ی مصر است یک چیزهایی گفته و مطالبی آورده و الا جای دیگر ندیدم که این فضا را خیلی خوب ترسیم کند که خدمت شما به عنوان منبع معرفی کنم.

گرایش به سلف یا مکتب سلف؟

پس گرایش به سمت سلف بوده ولی این گرایش به سمت سلف هنوز مکتبی نشده به نام مکتب سلفیه، این ملل و نحل شهرستانی قبل از ابن‌تیمیه نوشته شده است و تمام مذاهب را آورده است. شما در هیچ کتاب ملل و نحلی نمی‌بینید که مکتبی به عنوان مکتب سلفیه وجود داشته باشد، نه در *مقالات الاسلامیین* ابوالحسن اشعری هست و نه *الفرق بین الفرق* بغدادی هست، نه در کتاب *عقاید و ثلاثین سبعین فرقه‌ی* یمنی هست، نه در کتاب *محصّل افکار المتقدمین و متأخرین* فخر رازی هست، نه در *التبصیر فی الدین* اسفراینی هست، ... در هیچ یک از این کتابها مکتبی به نام سلفیه نداریم!

ویژگی‌های گرایش به سلف

گرایش به سمت سلف را ملل و نحل شهرستانی ذیل بحث صفاتیه می‌آورد و می‌گوید الباب الثالث (صفحه ١٠٤ از جلد اول)، می‌گوید بدان جماعت زیادی از سلف، برای خدا صفات ازلی را ثابت می‌کردند، از علم، قدرت، حیات، اراده و فرقی هم بین صفات ذات و فعل نمی‌گذاشتند، همه را یک جور می‌دیدند، صفات خبری را هم قبول داشتند، مثل ید، وجه و تأویل هم نمی‌کردند، فقط می‌گفتند هذه الصفات قد وردت فی الشرع، می‌گفتند چون در شرع آمده ما تعبداً می‌پذیریم هر چه که شرع گفته.

و چون معتزله نفی صفات کردند و سلف اثبات صفات کردند سمّی السلف صفاتیة، سلف را به عنوان صفاتیه معرفی می‌کند که هیچ ربطی به این بحثها ندارد. بحث‌های

متعددی کرده که چطور این جریان به چه بحث‌هایی رسید.

دومین جریان از زیر مجموعه صفاتیه مشبهه هستند، اعلم أن السلف من اصحاب الحدیث، سلف از اصحاب حدیث لما رأو توقّل المعتزلة، وقتی دیدند معتزله غور کردند در علم کلام و مخالفت سنّت و جماعتی هم آنها را کمک کردند، تحیّروا فی تقریر مذهب اهل السنة، ماندند که چطور مذهب اهل‌سنت را در متشابهات و در آیات متشابه بحث کنند و نظر بدهند، فأما أحمد بن حنبل و داود بن علی و جماعتی من ائمة السلف و جرّوا علی منهاج السلف المتقدمین من اصحاب الحدیث، اینها رفتند به سمت روشی که عده‌ای از متقدمین اصحاب حدیث مثل مالک بن انس و مقاتل بن سلیمان داشتند و سلکوا طریق السلامة، آمدند طریق سلامت یعنی ایمان می‌آوریم به آنچه که در کتاب و سنت آمده و لا نتعرض للتأویل متعرض تأویلش هم نمی‌شویم، فقط تعبّداً می‌پذیریم. بعد از اینکه می‌دانیم قطعاً خداوند شبیه به مخلوقات نیست، لذا تمام اینهایی که خداوند در قرآن گفته می‌پذیریم و دوم أنّ التأویل أمرٌ مذموم بالاتفاق، تأویل کار خوبی نیست و اشتباه است و القول فی صفات الباری بالظن غیر جایز، یعنی مباحث عقلی را وارد صفات الهی نکنید. در باب صفات خداوند تأویل هم نکنید. فقط ایمان بیاورید، اینها عبارت‌هایی است که در اینجا شهرستانی از سلف گفته، می‌بینید که کلمه‌ی سلف اصلاً معلوم نیست که به چه کسی اطلاق می‌شود، به مجموعه‌ی آدم‌هایی از اصحاب حدیث، از علمای اصحاب حدیث که در طول قرن‌های گذشته بودند، می‌شوند سلف و جالب است فقط بحث ایمان است.

ابن‌تیمیه و پایه‌گذاری مکتب سلفی‌گری

اما یک باره فردی در اصحاب حدیث ظهور می‌کند به نام ابن‌تیمیه و این فضاها را عوض می‌کند، اولین کاری که ابن‌تیمیه می‌کند اینست که می‌گوید چه کسی گفته است که سلف علم ندارد و فقط ایمان دارد؟ شروع می‌کند این را انتقاد کردن، می‌گوید اتفاقاً

سلف نه تنها ایمان دارد بلکه بهترین فهم را هم دارد، می‌گوید بهترین فهم مال سلف است، لذا از اینجا شروع می شود و یک مفهومی درست می‌شود و بعد تبدیل می‌شود به یک مکتبی که امروز به عنوان مکتب سلفیه می‌شناسیم. ایشان یک کتابی نوشته به نام *فتوی الحموية الكبرى*، در آنجا از او می‌پرسند دیدگاه علمای سلف در باب آیات و صفات خبری چیست؟ ایشان شروع می‌کند به تبیین کردن و می‌گوید چه کسی گفته سلف نمی‌فهمد؟اتفاقاً سلف هم خیلی بهتر از بقیه می‌فهمد و فهم سلف از فهم خلف برتر است!

ویژگی مکتب «سلفیه»

از اینجا مکتبی درست می‌شود به نام سلفیه؛ مفهوم دقیق سلفیه اگر ب‌خواهیم بدانیم این است: «هر کس که معتقد است فهم سلف بر فهم خلف برتر است، از دیدگاه ابن‌تیمیه سلفی حساب می‌شود»، لذا طبق این تعریف بسیاری از این سلفی‌های امروز سلفی محسوب نمی‌شوند. پس ابن تیمیه آمد و گفت فهم سلف بر فهم خلف برتر است، پس اولاً سلف خوب می‌فهمد، دوم اینکه فهمش از خلف هم بهتر است، اینجا آمد کلمه‌ای به کار برد که تا زمان ابن‌تیمیه مبهم بود. یکی سلف و دیگری خلف، باید این دو تا را توضیح می‌داد، شروع کرد به توضیح دادن برای اینکه به مشکل بر نخورد. گفت منظور ما از سلف یعنی سه قرن اول، منظور ما از سلف یعنی اصحاب اثر، اصحاب حدیث سه قرن اول، و بعد هم استدلال آورد به یک حدیث تا بتواند حرفش را ثابت کند، استدلال کرد به حدیثی که در صحیح بخاری هست به نام خیر *القرون قرنی ثم یلونی ثم یلونی*، بهترین قرن قرنِ من است و سپس قرنِ بعدی و بعد هم قرن بعدی. لذا اینجا ابن‌تیمیه یکی از کارهایی که انجام داد آمد مفهوم سلف را از لغت به اصطلاح برد. تا کنون مفهوم سلف مفهوم لغوی بود اما ایشان مفهوم را تبدیل کرد به مفهوم اصطلاحی، و گفت سلف به معنای سه قرن اول است، این سه قرن اول هم یعنی اصحاب اثر و

اصحاب حدیث که ما قبول داریم، که همین جا ما به آن انتقاد داریم. انتقادی که به ابن‌تیمیه مطرح است اینست که شما طبق این حدیث می‌گوئی بهترین قرن قرنِ اول است، بعد گفته خیر عام است، یکی از اینها هم فهم است، فهم اینها بهتر است. اینطور استدلال کرده که چرا فهم گذشته‌ها بر فهم خلف بهتر است؟ یک نگاه کنید حدیث گفته خیر القرون قرنی، بهترین قرن قرنِ من است. نوعی از بهتریّت، بهتریت در فهم است پس اینها هم فهم‌شان برتر از بقیه است که ما اینجا انتقادات بسیار زیادی را به ابن‌تیمیه داریم.

تناقض در حدیث «خیر القرون»

یکی از انتقاداتی که در همین تعریف ابن‌تیمیه و در همین توصیفش وجود دارد این است که آقای ابن‌تیمیه اگر شما می‌گوئی فهم سلف بر فهم خلف برتر است، طبق این حدیث، این حدیث می‌گوید بهترین قرن قرنِ من است و می‌گویید بهترین فهم هم اینهاست، یک سؤال: در این حدیث نگفته که فهم عبدالله بن عمر بهتر است یا خوارج؟ مگر خوارج هم در قرن اول نبودند؟! مگر عده‌ای از خوارج جزء صحابه نبودند؟ چرا تو فهم خوارج را فهم برتر نمی‌دانی؟ چه دلیل دارد که فهم عبدالله بن عمر را پذیرفتی و فهم خوارج را خارج از دین می‌دانی؟ به چه دلیل فهم اصحاب اثر بر فهم اصحاب رأی مقدم است؟

مگر شما نمی‌گوئید بهترین قرن قرنِ اول است، بسم الله؛ در قرن اول جهمیه درست شده، مرجئه، قدریه، اختیاریون و خوارج آمدند، پس طبق این حدیث فهم همه اینها هم فهم برتر است! به چه دلیل فهم تو برتر باشد و فهم کسانی که تو قبول داری برتر باشد؟ نکته‌ی دیگر، وقتی که می‌رویم سراغ مجموعه‌ی روایات، می بینیم که روایاتی در صحیح بخاری آمده است که پیامبر در روز قیامت وقتی نگاه می‌کند می‌گوید اکثر اصحاب من مرتد شدند، در صحیح بخاری هست. شما که طبق این حدیث این

فهم‌هایشان درست است چطور روز قیامت پیامبر اینها را قبولشان ندارد؟ احادیث متعددی داریم از خود پیامبر لو کان العلم، لو کان الدین، لو کان الایمان فی الثریا، مردی از اهل فارس به آن می‌رسد! اینجا که صراحتاً گفته ایمان برتر، مال بعدی‌هاست. علم برتر، مال بعدی‌هاست. دین برتر، مال بعدی‌هاست.

در تعارض احادیث آن حدیثی که تو از آن استفاده کردی که اصلاً ظاهر نیست و گفته خیر القرن، بهترین قرن! چه کسی گفته منظور از خیر، خیر الفهم است؟ در آن حدیث لو کان الدین، لو کان العلم، لو کان الایمان، تصریح دارد که این سه تا مال آیندگان است. پس ما چطور حدیثی که نصّ است رها کنیم بچسبیم به حدیثی که احتیاج به تأویل دارد، شما مجبوری تأویل کنی این حدیث را که گفتی بهترین قرن قرنِ من است، شما که تأویل را قبول نداری. شما که تأویل را نمی‌پذیری! نکته‌ی بعدی؛ شما گفتید قرن اول بهترین قرن، قرن دوم و قرن سوم؛ یک سؤال داریم: جنگ‌ها و اختلافاتی که الآن هم مسلمان‌ها از آن گرفتارند، از چه زمانی است؟ صحابه با هم جنگیدند و دعوا کردند! کدام یک از این فهم‌ها را بگیریم؟ کدام یک درست‌تر است؟ این همه صحابه با هم اختلاف داشتند، جنگ کردند، پس صرف این حدیث اصلاً نمی‌شود گفت دیدگاه شما صحیح است؟

نقد قرضاوی بر حدیث «خیر القرون»

یوسف قرضاوی می‌گوید: او در اوج تفکر سلفی است و بسیاری از اندیشه‌های ابن‌تیمیه را قبول دارد، ایشان در کتاب *الصحوة الاسلامیة من المراهقة إلی الرشد*، از صفحه ۲۰۰ به بعد بحثی را مطرح کرده به نام جماعة السلفیین، بعد یک جمله‌ی خیلی جالبی دارد می‌گوید من نمی‌دانم ابن‌تیمیه گفته است که فهم سلف بر فهم خلف برتر است، اما ما هر چه می‌رویم سراغ این مجموعه های روایی و تفسیری و حدیثی، می‌بینیم سلف می‌گویند ما نمی‌دانیم، ما نمی‌دانیم! این سلفی که چیزی سرش نمی‌شود، چطور فهمش برتر است؟ جالب است عبارت این است که می‌گوید بسیاری از الفاظی که

از سلف رسیده است این است که ما معنای این آیه و روایت را نمی دانیم،علم نداریم، فقط چون خدا گفته می‌پذیریم، اگر کسی معتقد باشد که من این را نمی‌فهمم و آن را نمی‌فهمم، فقط بگوید فهم تو برتر از همه هست، این از آن حرفهاست، دقیقاً ابن‌تیمیه این کار را می‌کند، صحابه می‌گویند ما نمی دانیم. اما ابن تیمیه می گوید من می‌دانم که شما می‌فهمید، حرف ابن‌تیمیه این است. چندین بار به دوستان گفتیم یک نفر یک پایان نامه بگیرد فقط همین موارد را بیاورد، مواردی که از سلف نقل شده که اینها صراحتاً گفتند من این را نمی دانم، او گفته من نمی‌دانم، فقط همین‌ها را بیاورد کافی است.

باید نشان بدهیم که شما که سلف سلف می‌کنید، سلف‌تان اصلاً علمی نداشتند، اطلاعی نداشتند از خیلی از مسائل، چرا؟ چون اهل‌بیت را رها کردند، کسانی که صاحبان علم اصلی بودند رها کردند، فقط به ظاهر چسبیدند و فقط ظواهر را دیدند و فرمودند والسؤال عنه بدعة،

بنابراین، این اولین کاری بود که ابن تیمیه کرد و گفت سلف اینها هستند، حال خلف کدامند؟ خلف را هم تعریف کرد و گفت تمام متکلمان خلف‌اند، یعنی فهم اشاعره، فهم ماتریدیه، فهم عرفا، فهم فلاسفه، همه فهم باطلی است، لذا ایشان هم اشاعره را نقد کرد، هم ماتریدیه را نقد کرد، هم عرفا را نقد کرده، هم متکلمین را نقد کرده، لذا وهابیان کتاب می‌نویسند به نام موقف ابن‌تیمیه من المتکلمین، در دو جلد. متکلمین در اینجا یعنی اشاعره. از آن طرف اشاعره کتاب نوشتند برائة الاشعرین من ابن‌تیمیه. سه جلد کتاب نوشتند برائت اشاعره از ابن‌تیمیه.

پس اولین کاری که ابن‌تیمیه کرد مفهوم سلف را تغییر داد. بعد هم در کتاب *فتوی الحمویّة الکبری* گفته هر کس به این مطلب اعتقاد داشته باشد، یعنی معتقد باشد فهم سلف بر فهم خلف برتر است او سلفی است و مکتبش هم مکتب سلفیه است و این چنین مکتبی به نام سلفیه در تاریخ ظهور و بروز پیدا کرد و الا ما قبلش اصلاً و ابداً چیزی به نام مکتب سلفیه نداریم.

برداشت‌های غلط ابن‌تیمیه از مفهوم سلف

اما ابن‌تیمیه کارهای دیگری هم کرد که متأسفانه با اینکه سلف درباره‌اش به نفع ما حرف زده بودند و نه به نفع ابن‌تیمیه، اما ابن‌تیمیه کارهایی کرد که اینها متأسفانه تفکر سلفی شد! یکی از کارهایی که کرد این بود که آمد در مفهوم عبادت دستکاری کرد، تا قبل از ابن‌تیمیه تمام علمای سنّی و شیعه می‌گفتند مفهوم عبادت این است که شما احترام و خشوع و خضوع زیاد بگذاری با نگاه به ربوبی، نگاه ربوبی و الوهی داشتن به یک نفر، یعنی اگر یک شیء را رب بدانی و اله بدانی یا یک فرد را رب بدانی، شما این را عبادت کردی، ایشان آمد این تکه‌ی نگاه الوهی و ربوبی را از آن گرفت و رفت سمت معنای لغوی و گفت: هر احترام و خضوع و خشوع شدید را عبادت گویند. بعد از این طرح شروع کرد به استدلال کردن، گفت ببینید هر احترام و خضوع و خشوع شدید عبادت است، پس تمام کسانی که می‌روند سراغ قبرها و قبرها را احترام شدید می‌کنند پس همه‌ی آنها مشرک‌اند، چون عبادت قبرها را می‌کنند، اینها مُرده پرستند.

لذا همه‌ی مواردی که از مصادیق احترام به قبور هست، شد از مصادیق شرک. انتقادی که علمای شیعه و سنی به ابن‌تیمیه دارند این است که این تعریفی که تو آورده‌ای،از کجا آورده‌ای؟ در کتاب و سنت مفهوم عبادت به صراحت توصیف نشده، یعنی عبارتی نیامده و بگوید عبادت یعنی این. آیه‌ای نیامده تا بگوید عبادت یعنی این و عبادت را توصیف کند. تا وقتی که ما در نصّ صریحی در باب مفهوم عبادت در کتاب و سنت نداریم، پس همه مجموعه‌ی برداشتهای ماست، آقای ابن‌تیمیه به چه دلیل برداشت تو از برداشت این همه علمای قبل از تو برتر است؟ هیچ دلیلی ندارد ولی متأسفانه خیلی راحت مسلمان‌ها را مشرک کرد و کافر کرد، وهابی‌ها جدیداً آمده اند و می‌خواهند بگویند ابن‌تیمیه فرق می گذاشت بین تکفیر معین با تکفیر مطلق. ابن‌تیمیه همه‌ی مسلمین را تکفیر مطلق کرد نه تکفیر معیّن، یعنی گفت اینها کلاً کافرند، اما به یک فرد خاصّ نگفت ایشان کافر است و می‌شود او را کشت، که این هم از مواردی

است که ما باید جوابشان را بدهیم. شما می‌توانید در کتب ابن‌تیمیه بگردید، یک کتابی هست به نام *السلفیة فی المغرب*، یک دانشجوی دکتری آمده پایان نامه‌ی دکتری‌اش را به نام سلفیه در مغرب گرفته، بعد می‌گوید رفتم سی‌دی ابن‌تیمیه را گرفتم فقط زدم کلمه‌ی وجب قتله، می‌گوید ۹۱۷ بار ابن‌تیمیه در کتابهایش گفته این آقا اگر این را قبول نداشت وجب قتله، بسم الله این ۹۱۷ بار را یک نفر دربیاورد و مقاله‌اش کند و بعد به وهابی‌ها بگوید آقای وهابی، حالا چه کسی تکفیر معیّن کرده؟ هزار بار گفته وجب توبته، باید توبه‌اش بدهید، وقتی این تفکرات و حرفها دست یک آدم کم‌سوادی مثل محمد بن عبدالوهاب افتاد، خیلی راحت آدم می‌کشد. دست القاعده که افتاد خیلی راحت آدم می‌کشد. یکی از مشکلات ما این است که آقای ابن‌تیمیه با یک مفهومی که در کتاب و سنت به صراحت نیست و برداشتهای علمای اسلام از مجموعه‌ی کتاب و سنت است، آن وقت برداشت خودش را آنقدر حق دانسته که به خود اجازه می‌دهد همه‌ی مسلمین را تکفیر کند و مشرک بداند. آن هم از نوع شرک جلی. این دیگر واویلاست؛ اگر شرک خفی بود، باز هم می‌شود تحمل کرد. ولی می‌گوید مشرکند به شرک جلی، یعنی همه مشرکندو دوباره باید اسلام بیاورند، کاری که محمد بن عبدالوهاب در زمان خودش می‌کرد.

می‌رفت سراغ یک فقیه حنبلی سنّی که از خودش عالم‌تر بود. به او می‌گفت فقیه حنبلیِ سنی، تو کافری. تو مشرک به شرک جلی هستی. چون حرف مرا قبول نداری، یا دوباره مسلمان شو یا کشته می‌شوی، فقیه می‌گفت من که از تو عالم‌ترم، چطور دوباره مسلمان شوم؟ من که مسلمانم. محمد بن عبدالوهاب صراحتاً فتوا به قتل او می‌داد و می‌رفتند او را می‌کشتند. حسن بن فرحان مالکی که خودش را وهابی می‌داند کتابی نوشته *به نام داعیةٌ لیس نبّیا* و آنجا گیر داده به محمد بن عبدالوهاب، گفته تو پیامبر خدا نیستی که هر چه گفتی دیگران بپذیرند، تو هم یک آدمی مثل بقیه، تازه عالم هم نیستی بلکه مبلغ هستی، جالب اینست برادرش در *الصواعق الالهیة* یک جمله‌ی جالبی آورده و می‌گوید به محمد بن عبدالوهاب می‌گوئیم تو که مجتهد نیستی که اینقدر راحت فتوا به

قتل مسلمین می‌دهی، می‌گوید ابن‌تیمیه که مجتهد بود! ابن‌تیمیه مجتهد بود چه ربطی به تو دارد؟ تو چکاره هستی، چرا فتوا به قتل مسلمان‌ها می‌دهی؟

کاری که ابن‌تیمیه کرده را می‌بینید که جهان اسلام را وارد یک فضای تکفیری شدید کرد و تمام کسانی که آدم می‌کشند، وقتی با ایشان مصاحبه می‌کنی که چه کتاب‌هایی خوب است اولین کتابی که نام می‌برد کتابهای ابن‌تیمیه است، بعدش هم کتب سید قطب و بعد هم ابو الاعلی مودودی. می‌گوید اینها باعث می‌شود من خیلی راحت آدم بکشم، این هم یکی از کارهایی است که ابن‌تیمیه کرد که متأسفانه وقتی ابن‌تیمیه داشت برداشتهای خودش را مطرح می‌کرد یک کار عجیب دیگری کرد و آن اینکه همه‌ی فتواهای جدید خودش را به اسم سلف به خُورد طرفدارانش داد و گفت سلف توسل نمی‌کردند، سلف زیارت قبور نمی‌رفتند، و حال آنکه جالب است یک روایتی که صراحتاً توسل را نفی کند وهابی‌ها ندارند، اما ما ده‌ها روایت داریم که توسل را تأیید می‌کند، آن وقت ما که این همه روایت از پیامبر داریم مشرک می‌شویم و آن اقایانی که چیزی از پیامبر ندارند می‌شوند موحد! این از عجایب روزگار است.

در خیلی از مواردی که آنها مثال می‌زنند هیچ حدیثی صراحتاً وارد نشده که ممنوع است. فقط مجموعه برداشتهایی از عموم آیات است، چه کسی گفته این برداشتهای شما درست است؟ چرا اینقدر راحت آدم می‌کشید، جالب است که شما ظاهرگرا هستید، ظواهر اینها هم خیلی وقتها آنطور که شما می‌گوئید به دست نمی‌آید ولی برداشت می‌کنند و خیلی راحت مسلمین را می‌کشند.

ابن تیمیه و تغییر در مفهوم اجتهاد

سومین کاری که ابن‌تیمیه کرد والآن مشکل جهان اسلام شده، تغییر در مفهوم اجتهاد بود. می‌دانید که اهل‌سنت اصل اجتهاد را زیر سؤال نمی‌برند. اینکه ما می‌گوئیم اجتهاد در اهل سنت انسداد پیدا کرده مفهوم دارد. باید دقیق بفهمید، گاهی اوقات ما

نمی‌فهمیم حرفهایی می‌زنیم و بر اساس آن مبنا، حرف هائی می‌زنیم که اصلا و ابدا در تفکر اهل‌سنت نیست. اهل سنت این را می‌گوید که بعد از آن چهار نفر، ابوحنیفه، احمد، مالک و شافعی، دیگر مجتهد مطلق نیامده است که بتواند خودش مستقیماً به کتاب و سنت مراجعه کند و فتوا بدهد، لذا همه باید مخلص یکی از چهار تا مجتهد مطلق باشیم، لذا شافعی مذهب می‌تواند اجتهاد کند ولی در فقه شافعی، حنفی می‌تواند اجتهاد کند ولی در فقه حنفی، چرا؟ چون دوره‌ی مجتهد مطلق تمام شد. ابن‌تیمیه اولین کسی است که آمد و انتقاد کرد. گفت چه کسی گفته تقلید جایز است بلکه هر کسی خودش باید برود و مجتهد شود. سراغ کتاب و سنت بروید و اجتهاد کنید، البته آن زمان سر و صدا کرد ولی همین مسئله امروز شده بلای جان جهان اسلام، شما نگاه کنید جوان‌های القاعده که یک قرآن می‌خوانند و یک صحیح بخاری، خیلی راحت خودشان را مجتهد می‌دانند و خیلی راحت فتوا می‌دهند مثل اسامه بن لادن، یک مهندس عمران که از اسلام هیچی سرش نمی‌شود، اما دو تا کتاب خوانده و خودش را مجتهد می‌داند، خیلی راحت فتوا می‌دهد به قتل مسلمان‌ها، بعد هم می‌گوئیم این را از کجا درآوردی؟ می‌گوید ابن‌تیمیه گفته تقلید جایز نیست! اینها خیلی‌هایشان تحت تأثیر البانی هستند، او هم یک کتاب نوشته و صراحتاً گفته تقلید جایز نیست و همه باید خودشان مجتهد باشند.

جالب است محمد غزالی که بزرگ اخوانی‌ها در مصر بود، رهبر معنوی آنها بود، متعدد از این مسئله می‌نالید می‌گفت جوان‌هایی به اینجا می‌آیند با من بحث می‌کنند که چرا این فتوا را دادی چرا فلان کردی، می‌گویم از دین چه می‌دانی؟ می‌گوید من بیشتر از صحابه می‌فهمم! آن وقت اسم این آقا می‌شود سلفی، این جوان خودش می‌شود سلفی، ولی در بحث که می‌رسد خیلی وقتها خودش را مجتهدتر از صحابه می‌داند و این بلای جان جهان اسلام امروز شده که این آقایان که بهر حال شاید دغدغه دین هم داشته باشند به خودش بمب می‌بندد و قربةً إلی الله آدم می کشد و می‌خواهد برود پیش حضرت رسول و ناهار با ایشان بخورند، می‌رود آدمهای بی‌گناه را می‌کشد با همین اجتهادات من درآوردی!

ابن‌تیمیه این سه کار را کرد و این سه کار مفهومی، امروز می‌بینید چطور جهان اسلام را به تلاتم درآورده. زمان خودش این تفکر جایگاهی پیدا نکرد چون هیچ کس طرفدارش نبود، فقط دو تا شاگرد طرفدارش بودند یکی ابن قیم جوزی و یکی ابن عبدالهادی و جز این دو نفر ما دیگر شاگردی از اینها نمی‌شناسیم که همان راه را رفته باشد، و حنابله‌ی بعد از او، چون می‌دانید ابن‌تیمیه از نظر فقهی اصحاب حدیث بود و از نظر فقهی حنبلی بود، الآن وهابی‌ها هم تقریباً همین هستند و می‌گویند ما به کتاب و سنت مراجعه می‌کنیم ولی چون ۹۵ درصد از فتواهای احمد بن حنبل منطبق با کتاب و سنت است ما فتواهایمان عین فتواهای احمد بن حنبل است و الا همان دیدگاه را دارند، این کسانی که اینطور پیش آمدند، گاهی اوقات به ایشان می‌گویند فقه منهجی. اگر اسم کلمه‌ی فقه منهجی را شنیدید در این راستاست، یعنی کسانی هستند که تحت تأثیر ابن‌تیمیه حرف می‌زنند و گاهاً می‌گویند غیر مقلدها، به قول خودشان تقلید نمی‌کنند و خود را مجتهد می‌دانند، این جوانهایی که خودشان را مجتهد می‌دانند الآن بلای جان جهان اسلام شدند که متأسفانه در ایرانِ اسلامی هم عده‌ای از اینها پیدا شدند، در شرق و غرب. هم در میان حنفی‌ها و هم در میان شافعی‌های منطقه‌ی کردستان.

عدم توجه حنابله به آرای ابن تیمیه

بعد از ابن‌تیمیه ما کسی را نداریم که در میان اصحاب حدیث مدافع ابن تیمیه باشد و حتّی حنابله. یک کتابی را به یکی از دوستان دادیم که ترجمه کند، این کتاب سال ۲۰۰۶ نوشته شده، نام کتاب مدرسه‌ی فقهی حنابله و ابن‌تیمیه است. یک وهابی اهل عربستان رفته انگلستان درس خوانده و پایان نامه‌ی دکترایش را این گرفته، فقه حنابله و ابن‌تیمیه و خواسته به نحوی نشان بدهد که حنابله‌ی بعدی، خیلی ابن‌تیمیه را مورد توجه داشتند، فتواهایش را قبول داشتند ولی شما وقتی کتاب را می‌خوانی متوجه می‌شوی اکثر حنابله‌ی بعد از ابن‌تیمیه اصلا و ابدا فتاوای ابن‌تیمیه را قبول نداشته و راه

همان حنابله قبل از ابن‌تیمیه را می‌رفتند مثلاً من یک نمونه‌اش را بیان می‌کنم؛ مثلاً مرداوی را بحث می‌کند، مفصل بحث کرده، تک تک بزرگان حنبلی را بحث کرده، البته دو فصلش را ترجمه کردند، نوشته او گاهی رأی ابن‌تیمیه را تأیید می‌کند و آن هنگامی است که فتاوای او موافق مذهب حنبلی است، اگر فتوایش مطابق مذهب حنبلی است پس ایشان دارد مذهب حنابله را تأیید می‌کند، ابن‌تیمیه را تأیید نمی‌کند و موارد متعدد می‌گوید ابن‌تیمیه این حرف را زده و صراحتاً این آقا گفته این دیدگاه ابن‌تیمیه مذهب حنبلی نیست.

بعد از ابن‌تیمیه واقعاً دیدگاه ابن‌تیمیه در میان مسلمان‌ها هیچ جایگاهی نداشت، این احتیاج به کار دارد، وهابی‌ها دارند کار می‌کنند به نحوی بفهمانند ابن‌تیمیه خیلی آدم بزرگی بود و مورد توجه علما بود، ما هم باید نشان بدهیم که ابن‌تیمیه اصلاً و ابداً جایگاهی در میان علمای قرن هشت تا دوازده نداشت، همچنان که الآن هم جایگاهی ندارد. الآن ما حدود ۸۰۰ میلیون الی یک میلیارد مسلمان داریم که مخالف ابن‌تیمیه هستند، شاید بیشتر. ولی اینها چون متأسفانه قدرتی ندارند و حکومتی از ایشان حمایت نمی‌کند، خیلی وقتها کارهایی که می‌کنند کارهایی است که در منطقه‌ی خودشان است و آن توان را ندارند که با عربستان و آل سعود بجنگند، آل سعود با قدرت و پول خودش نفوذ می‌کند و خیلی جاها کار خودش را پیش می‌برد.

تا می‌رسیم به زمان محمد بن عبدالوهاب. محمد بن عبدالوهاب دوباره این تفکر را شروع می‌کند به احیا کردن.

پس می‌توان اینطور نتیجه گرفت که وهابیِ امروز، مجموعه‌ای است از آراء و افکار اصحاب اثر، اصحاب حدیث و به شدت تحت تأثیر تفکرات ابن‌تیمیه است که اگر کسی می‌خواهد در وهابیت کار کند باید این جریانات فکری را خوب بشناسد و متوجه شود که یک وهابی کجا از ابن‌تیمیه استفاده کرده، کجا اثرگراست و کجاها آن رویکردهای اصحاب حدیث را مطرح کرده است.

تفکر عثمانی‌ها

اما یک نکته‌ای را هم باید توضیح بدهم که مطلب مهمی است؛ و آن تفکر عثمانی است.

در قرن یک و دو، به خاطر ظهور و حضور اموی‌ها به شدت اهل‌بیت تحت فشار بودند، ناصبی‌ها هم زیاد بودند، بسیاری از کسانی که جزء اصحاب اثر آن زمان بودند که امروز وهابی‌ها قبولشان دارند متأسفانه اینها به شدت رویکرد عثمانی داشتند.

ویژگی‌های عثمانی‌گری

عثمانی به چه کسی می‌گویند؟ به کسی می‌گویند که معتقد بود عثمان مظلوم کشته شده است و امام علی در قتل او شریک است و خلافتش چون اجماع امّت را نداشته است خلافتش هم مورد پذیرش نیست!

می‌گویند: «زهیر کان عثمانیّا» عثمانی کسی بود که طرفدار عثمان بود و می‌گفت عثمان مظلوم کشته شده، امام علی در قتل او شریک است لذا خلافتش هم مورد قبول ما نیست، لذا عثمانی‌ها می‌گفتند ابوبکر، عمر و عثمان، و ما علی را قبول نداریم! اگر می‌خواستید ترتیب تاریخی برایش بچینید این بود که می‌گفتند ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید و بقیه اموی‌ها! این خلفای مورد قبول عثمانی‌ها بود.

یک چیز دیگری می‌خواهم بگویم که اگر کسی با این رویکرد به سمت سلف برود و فقط سلفی ای که اصحاب اثری و عثمانی بودند مورد توجه قرار بدهد. لذا یک سلفی به شدت حبّ معاویه و یزید پیدا می‌کند و به شدت حبّ اهل‌بیتش کم می‌شود و گاهی اوقات اینقدر کم می‌شود که تبدیل به نصب می‌شود و ناصبی می‌شود. و الآن متأسفانه ما داریم می‌بینیم که برخی از این سلفی‌ها دارند تبدیل به ناصبی می‌شوند، یک بخشش فقط به خودشان مربوط است و یک بخش هم به ما مربوط است؛

گرایش به تفکر عثمانی‌گری نتیجه توهین و بی‌احترامی

اینکه می‌بینید مقام معظم رهبری، علما و مراجع بزرگ فتوا می‌دهند که بی‌احترامی نکنید به خلفا، به بزرگانی که مورد قبولشان هستند بی‌احترامی نکنید، برای اینکه سلفی‌ها چون رویکرد عثمانی دارند به شدّت حبّ معاویه و یزید دارند و این حبّ معاویه و یزید گاهی اوقات با رفتارهای ما تشدید می‌شود و این را باید مواظب بود که ما الآن متأسفانه وقتی طرف را می‌بینیم یک آقایی ۲۵ ماهواره را در جهان کرایه می‌کند و فقط سبّ و لعن خلفا را مطرح می‌کند، معلوم است فضای شیعه و سنی خیلی ملتهب می‌شود. لذا به هر کشوری می‌روید تا می‌فهمند شیعه هستید سریع عکس العمل نشان می‌دهند، از آن طرف می‌بینید خیلی از سلفی‌های القاعده‌ای که برخی به سمت ناصبی گری رفتند می‌روند سوریه قربةً إلی الله شیعه بکشند! یکی از این آقایانی که از سوریه آمده بود که حلقه‌ی حفاظت حرم حضرت زینب علیها السلام را داشت نقل کرده و در اینترنت هم هست، صراحتاً می‌گوید شب‌ها اینها داد می‌زدند لبیک یا یزید، لبیک یا معاویه، با اینکه طبق مبنای ابن‌تیمیه لبیک گفتن برای غیر خدا شرک است اما یک سلفی القاعده‌ای داد می‌زند لبیک یا یزید، حرف شرک آلود می‌زند که از دیدگاه خودش شرک است. به خاطر چی؟ به خاطر سوزاندن و لجبازی با شیعه. لذا باید خیلی مواظب باشیم اگر اینطور پیش برود من تشخیصم این است که ناصبی‌ها هر روز در جهان اسلام بیشتر خواهد شد و دوباره آن فضاهایی که در دوران ائمه مطرح بود، برخواهد گشت. مگر اینکه مواظب باشیم گوش به حرف مراجع و مقام معظم رهبری بدهیم که مقام معظم رهبری وقتی این اطلاعات کامل به دستش می‌رسد می فهمد در جهان اسلام چه خبر است؟

دیروز یکی از شاگردانی که از مغرب آمده بود می‌گفت ما تا یک سال پیش وقتی به مغرب می‌رفتیم اصلاً دعوای شیعه و سنی مطرح نبود ولی الآن دعوای شیعه و سنی به شدت در آنجا مطرح شده، در مالزی و اندونزی هم که اصلاً این چیزها مطرح نبود مطرح شده! البته اینها همه تبلیغات سوء و غیر منصفانه و غیر اخلاقی وهابیت است که

در جهان پخش می‌کنند و این فضاها الآن هست و وجود دارد لذا باید متوجه باشیم که یک وقتی خدایی نکرده با عمل خودمان حبّ اهل‌بیت را از دل اهل‌سنت خارج نکنیم، این مهمترین چیزی است که باید به آن توجه داشت، این فکر عثمانی مطرح است، بعضی از علمای ما که ابن‌تیمیه را ناصبی می‌دانند، این تفکر ناصبی را یک القاعده‌ای می‌خواند، طالبانی و وهابی می‌خواند، خیلی خیلی خوب باشد ناصبی نشود و الا حبّ اهل‌بیت از دلش بیرون می‌رود و حبّ اموی‌ها در دلش می‌آید، امروز اگر از القاعده‌ای بپرسی بهترین حکومت در طول تاریخ اسلام چیست؟ می‌گوید حکومت اموی‌ها، به صراحت می‌گوید حکومت اموی‌ها، ببینید چطور اتفاقاتی می‌افتد، یک فضایی در جهان اسلام به وجود می‌آید متأسفانه و تحت تأثیر همین گرایش‌های به سمت سلف و سلفی که آنها مطرح کردند و سلفی که ابن‌تیمیه مطرح کردند، می روند.

لذا ما از شما بزرگواران و دیگران می‌خواهیم که در این زمینه‌ها دقت بیشتری کنید و با دقّت به فتاوای مراجع تقلیدی که امروز این مباحث را مطرح می‌کنند توجه کنیم تا انشاء الله خودمان باعث گسترش تفکر سلفی و عثمانی و نعوذ بالله ناصبی در میان اهل‌سنت نشویم.

پرسش و پاسخ

س) آیا اخوانی‌های مصر همگی در مبنای سلف‌گرایی اشتراک دارند؟

ج) به نظر ما سه جریان در اخوانی‌ها داریم، البته اینها را اساتید دیگر در بخش‌های بعدی بیان می‌کنند، سه جریان داریم در اخوان، جریانی به سمت سکولار، جریانی به سمت تصوف، جریانی به سمت سلفیّت. یک جریان نیست، اما یک نکته‌ای: همه‌ی اخوانی‌ها نسبت به توسل و شفاعت و ... منتقدند، تمام اخوانی‌ها نسبت به احترام به قبول اولیاء مثل توسل، مثل نذر اولیاء الهی منتقدند. چون رئیس‌شان حسن البنا صراحتاً گفته اینها جزء بدعتهاست و چون این را جزء بدعتها دانسته است تقریباً جریان اخوانی اینرا

قبول دارد. اما دو نکته: حسن البنا با اینکه این را مطرح کرده اما گفته است این از فروعات اعتقادی است، یعنی این دیدگاه وهابی‌ها را که گفتند شرک جلی است ندارند، لذا اگر چه توسل را قبول ندارند ولی اینها را جزء اصول مسلّم دین نمی‌دانند و فرقی هم نمی‌کند سکولارها می گویند این امور بیشتر خرافات است، کسانی که به سمت تصوف دارند می‌گویند زیاد مهم نیست، آنهایی که گرایش به سمت سلف دارند یک ذره مسئله را پررنگ‌تر می‌کنند، ولی بنده اخوانی نمی‌شناسیم که نسبت به اینها زاویه نگرفته باشد.

س) فقهای امامیه نیز معتقدند که فهم قدما بر متأخرین در احادیث اولویت بیشتری دارد، چون به عصر معصوم نزدیک بوده است، چه فرقی با معیار ابن‌تیمیه دارد؟

ج) اینکه فهم آنها مورد احترم است یا اینکه برتر است دو مسئله است؛ شما نگاه کنید ما می‌توانیم بگوئیم مثلاً زراره اینطور فهمیده ولی فهم زراره اشتباه بوده، خیلی راحت علمای ما و مراجع تقلید ما در درسهایشان می‌گویند این فهم درست نیست، این فهم درست‌تر است، این نشان می دهد اگر چه توجه به فهم گذشته دارند اما فهم آنها را بر فهم خودتان مقدم نمی‌کنند، ولی ابن‌تیمیه می‌گوید آقاجان اگر چه تو یک فهمی داری ولی وقتی دیدی سلف طور دیگری گفته تو باید چشمت را ببندی فهم خودت را کنار بگذاری و فهم سلف را بپذیری، ما هم توجه به گذشته داریم اما اجتهاد در میان شیعه مفتوح است و هر فقیهی می‌تواند حتی با استادش و حتی می‌تواند با بسیاری از فهم صحابه‌ی دوره‌ی امام صادق اختلاف داشته باشد، آن چیزی که برای ما حجّیت دارد قال الصادق و قال الباقر است نه قول زراره و محمد بن مسلم، اگر چه احترام دارد و مورد توجه است، ولی اگر من رفتم از مجموعه آیات و روایات چیز دیگری غیر از زراره فهمیدم این فهم برای من معتبر است نه فهم زراره! ولی ابن‌تیمیه می‌گوید اگر رفتی از آیات و روایات چیزی فهمیدی بعد دیدی سلف چیز دیگری می‌گویند، فهم خودت را دور بینداز و آن فهم را بگیر، این فرقش هست.

س) اگر احناف اصحاب رأی و قیاس‌اند چرا امروز در میان حنفی‌ها گرایش سلف گرایی پیدا شده است؟

ج) ۷۰ الی ۸۰ درصد حنفی‌ها هنوز رویکردهای قیاسی و رأی‌گرایی دارند که به اسم ماتریدیه شناخته می‌شوند ولی متأسفانه از ۲۰۰ سال پیش به این طرف فردی در حنفی‌ها ظهور کرد به نام «شاه ولی الله دهلوی» و آراء و افکار حدیث‌گرایانه و سلفی گرایانه‌ی ابن‌تیمیه را وارد حنفی‌ها کرد، نکته‌ی دوم واقعاً حنفی‌های دیوبندی که در سیستان و بلوچستان هستند نمی‌توانیم بگوئیم که سلفی به معنای اخص هستند، چون همین دیوبندی‌ها هم اگر چه حرفهای ابن‌تیمیه را قبول دارند و رویکردهای اصحاب حدیث در آن زیاد شده ولی اینطور نیست که ملتزم باشند که فهم سلف بر فهم خلف برتر است. پس می‌توان گفت حدود ۱۰۰ میلیون از حنفی‌ها از ۵۰۰ میلیون حنفی گرایش دیوبندی پیدا کرده، گرایش دیوبندی ملقمه‌ای است از تفکر حنفی، سلفیِ ابن‌تیمیه‌ای، تفکر ماتریدی و اشعری و صوفی، یک چیز ملقمه‌ای به نام دیوبندی.

اگر هم به آن می‌گوئیم سلفی، نه به معنای آن تعریف دقیق سلفی که گفتیم یعنی فهم سلف را برتر از فهم خلف بدانیم؛ بلکه به خاطر اینکه خیلی از حرفهای ابن‌تیمیه را پذیرفته‌اند، ما به ایشان می‌گوئیم سلفی.

س) با توجه به اعتقادنامه‌ی اهل تسنن که قیام علیه حاکم جایز نیست سلفیه اقدام خود را در سوریه چطور توجیه می‌کنند؟

ج) اهل‌سنت وقتی با مشکلی مثل این برخورد کرد، سید قطب آمد تعریف دیگری مطرح کرد و طبق آن تعریف همه‌ی مسلمان‌ها کافرند، ایشان آمد کتابی نوشت به نام *معالمٌ فی الطریق* کل این کتاب در چهار جمله قابل توصیف است؛ ۱) ما در دوران جاهلیّت قرن بیستم هستیم، ۲) هر کس به این جاهلیّت راضی باشد کافر است ۳) مثل پیامبر که از مکه به مدینه هجرت کرد و یک حکومت اسلامی تشکیل داد شما هم باید هجرت کنید و یک حکومت اسلامی تشکیل بدهید، ٤) جهاد.

راه حلش چیست؟ راه حل پیامبر، جهاد علیه کفار. الآن تمام کسانی که در سوریه هستند در مصر و عربستان هستند همه‌ی اینها از نظر القاعده اگر چه سنی‌اند اما همه‌شان کافرند، ولی کافرها را باید کشت به صورت جهاد، اگر هم نکشتیم باید مثل

زمان پیامبر که رفت مکه را گرفت ما هم برویم فتح کنیم و آنجا یک حکومت اسلامی تشکیل بدهیم، لذا اینها اصلاً مبنا را بردند جای دیگر. من نظرم اینست چون اهل‌سنت در این مبنای مهمی که در طول تاریخ داشتند گیر کرده بودند، سیّد قطب آمد فضا را به جای دیگری برد، مسلمین را تکفیر کرد اینکه همه‌ی مسلمان‌ها کافرند، صراحتاً گفت هر کس به این حکومتهای سکولار راضی باشد کافر است، لذا تمام شهرها شهرهای جاهلی‌اند، تهران، بغداد، ریاض، قاهره، شهر جاهلی است، همه‌ی این شهرها جاهلی هستند و ما باید از شهر جاهلی مثل مکه سفر کنیم و هجرت کنیم به جایی که می‌توان جهاد کرد و بعد به وسیله‌ی کشتنِ مردم یک حکومت اسلامی تشکیل بدهیم و این بلاءالآن در سوریه اتفاق افتاده، یعنی این سلفی‌های جهادی، یک دفعه خیال کردند افغانستان این فضا به وجود آمده برویم جهاد کنیم و حکومت اسلامی تشکیل بدهیم، رفتند و آمریکا هم از ایشان سوء استفاده کرد و بهم خورد. سپس رفتند به عراق؛ عراق هم حکومت اسلامی تشکیل بدهیم؟ برویم سوریه حکومت اسلامی تشکیل بدهیم، به چچن برویم حکومت اسلامی تشکیل بدهیم، هر جا هم که می‌روند فقط آدم می‌کشند! و آمریکا هم از اینها سوء استفاده می‌کند، خشک مغزهایی که واقعاً نمی‌فهمند، خیلی‌هایشان هم قصد قربت دارند، ایمانشان کوه را آب می‌کند ولی متأسفانه دارند راه را اشتباه می‌روند.

بزرگانشان شاید آدمهای نااهلی باشند ولی خیلی از این جوانهای معمولی که جذب اینها شدند شاید اصلاً در این فضاها نباشند، لذا وقتی می‌گویند برو خودت را بکش، راحت می‌رود خودش را می‌کشد! وقتی هم که امنیتی‌ها او را می‌گیرند می‌گویند چرا نگذاشتید کشته شوم و بروم پیش حضرت رسول ناهار بخورم؟! این تحت تأثیر سید قطب بوده که ایجاد کرده و این فضا متأسفانه فضای عجیب و غریبی است که در جهان اسلام به وجود آمده.

من همیشه گفته ام جوانهای اخوان المسلمین با یک حرکت کوچک، القاعده‌ای می‌شوند. مشکل ما الآن جوانهایی هستند که جذب اخوان می‌شوند و با یک تلنگر و

برخورد و با یک رفتار سریع، سلفیِ جهادی می‌شوند. در عراق و سوریه آدم می‌کشند، وقتی می‌گوئی چرا؟ می‌گوید این مقدمات لازم است و نمی‌شود کاری کرد، باید کشت تا حکومت اسلامی تشکیل شود. متأسفانه فضایی است که امروز عربستان هم خیلی راحت از اینها سوء استفاده می‌کند، آمریکا هم خیلی راحت از اینها سوء استفاده می‌کند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته